

دبیر کمیته کردستان محمد آسنگران  
Tel: 00491635112025  
E-mail: asangaran@aol.com

مسئول ارتباطات شهرهای کردستان عبدال گلپریان  
Tel: 00358 405758250  
E-mail: abdolgolparian1@gmail.com

# ایسکرا

ضمیمه ۵۷۰

اساس سوسیالیسم  
انسان است.  
سوسیالیسم  
جنبش بازگرداندن  
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

www.iskraa.net

نشریه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

www.m-hekmat.com

چهارشنبه ها منتشر میشود

۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۰، ۱۱ مه ۲۰۱۱

سردبیر: عبدال گلپریان

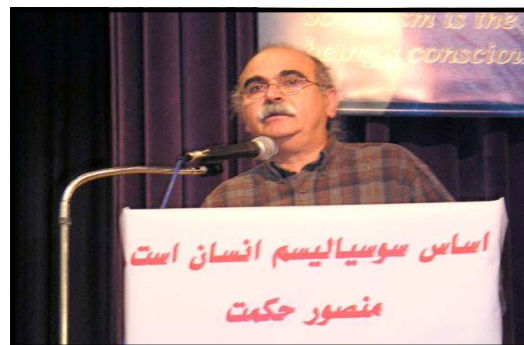
## سازماندهی و اصالت پراتیک

کارش را به قیمتی بفروشد که بتواند شکم خود و خانواده اش را سیر کند. که بتواند باقی بماند. بهمین دلیل جنبش کارگری یک پراتیک عینی و جزء لاینفک موجودیت طبقه کارگر است.

اگر بخواهیم کمی عمیق تر و انتزاعی تر موضوع را بررسی کنیم به تزیهای فوئر باخ میرسیم. فوئر باخ اولین منتقد ایده آلیسم هگلی است که معتقدست ماده بیرون از ذهن وجود دارد ولی از درک رابطه میان ذهن و عین عاجز است. نقد مارکس به فوئر باخ اینست که جامعه محصول پراتیک انسانها است. این درست است که جهان خارج از ذهن عینی و مادی است و از ذهن مستقل است ولی در همین عینیت ذهن بشر فی الحال دخیل بوده است. همان مثال معروف مارکس که درخت گیلاسی که از پنجره می بینید یک تاجری به انگلیس آورده و کسی در اینجا کاشته است. گیلاس فقط شاخ و برگ و میوه اش را به شما نشان نمیدهد، پراتیک انسانی پشتش را هم به شما نشان میدهد. یک روزی یک فردی اینجا را باغ گیلاس کرده است. آورده است و کاشته است و نگهداری کرده است. تازه این در مورد محصولات طبیعی است. در جامعه مدنی و در شهر که دیگر همه چیز محصول پراتیک است و مهر ذهنیت بشری را بر خود دارد. از خیابان و خانه و وسائل زندگی و همه چیز. در این

وضعیت طبقه کارگر در انگلیس است که یک اثر تحقیقاتی و مستند از وضعیت زیستی و مبارزاتی طبقه کارگر انگلیس است. اینها واقعیاتی است که توجه اتوریته های نظری جنبش کمونیستی را به جنبش کارگری و طبقه کارگر جلب میکند. اینها جز اولین قدمهای مارکسیسم است. پراتیک یک طبقه معینی ذهن اتوریستی نظیر مارکس را جلب میکند. این طبقه چطور مبارزه و اعتراض میکند؟ هدف متشکل کردن و متحد کردن این پراتیک است. منصور حکمت میگوید کمونیسم کارگری در اساس همین پراتیک است. کمونیسم کارگری یک حرکت، یک جنبش است که با یا بدون حزب و با یا بدون تئوری همانقدر عینی است که کارخانه، همانقدر عینی است که سود، همانقدر عینی است که اجزا و عوامل اقتصاد سیاسی سرمایه داری. جنبش طبقه کارگر مثل دستمزد و مثل سود و مثل خط تولید عینی است. این جنبش همیشه وجود دارد چون طبقه برای بقایش باید بجنگد. مارکس میگوید سرمایه دار میتواند کالایش را انبار کند و ششماه دیگر بفروشد اما کالای کارگر یعنی نیروی کارش قابل انبار کردن نیست. عرق جبین را نمیتوان انبار کرد و هر وقت صرف کرد فروخت! کارگر ناگزیر است نیروی کارش را هر روز بفروشد تا زنده بماند. و چون اینطور است ناگزیر است بجنگد تا نیروی

حکمت توضیح میدهد اینست که کمونیسم را یک تئوری و تفکر و نظریه نمیداند بلکه معتقدست کمونیسم قبل از هر چیز یک جنبش است. کمونیسم یک پراتیک اجتماعی است که قبل از مارکس هم وجود داشته است. مارکس تئورسین این جنبش است ولی خالق آن نیست، جنبش کمونیسم کارگری پیشی میگیرد به مارکسیسم، پیشی میگیرد به انقلابیگری نظری، پیشی میگیرد به نقد عمیق دنیا از لحاظ نظری. نقد عملی پیشی میگیرد به نقد نظری. نظر لازم می آید برای آنکه آن عمل را توضیح بدهد و سازمان بدهد و رهبری کند. اما قبل از شکل گیری هر نظریه ای معمولاً یک عمل اجتماعی اتفاق میافتد که نظر تئورسینها را بخود جلب میکند. اخیراً یک کتاب بیوگرافی مارکس را میخواندم که توضیح میداد چطور جنبش چارتیستها نظر مارکس و انگلس را که آزمان، دهه چهل قرن نوزدهم، در فرانسه اقامت داشته اند بخود جلب میکند و آنان به انگلیس میروند که جنبش چارتیستها را مطالعه کنند. [جنبش چارتیستها اولین جنبش کارگری توده ای در دنیا است بر سر خواست حق رای و حق انتخاب شدن و انتخاب کردن برای کارگرها که اگر چه پیروز نمیشود ولی بر بیداری سیاسی طبقه کارگر و کسب حق رای همگانی در نیمه اول قرن بیستم تاثیر عمیقی میگذارد]. مثال دیگر کتاب انگلس جوان در مورد



حمید تقوایی

معرفی مساله بود و بیشتر در مورد تکنولوژی ارتباطاتی مدرن و رابطه اش با سازماندهی صحبت شد. بعد در کنفرانس سالانه رفقای ونکور که من هم شرکت داشتم بحث پراتیک و رابطه سازماندهی با پراتیک مطرح شد و یک نتیجه گیری از این بحث این بود که اگر کمونیسم ما ماتریالیسم پراتیک است، حزب ما هم حزب سازماندهی پراتیک است. اگر نقطه عزیمت ما سازماندهی پراتیک باشد کلا به نگرش و خط و سبک کاردیگری در مورد سازماندهی میرسیم. بنابراین قبل از پرداختن به بحث سازماندهی لازمست کمی بر مقوله پراتیک و معنی آن برای کمونیستها تامل کنیم.

### جایگاه پراتیک در تفکر و در جنبش ما

جایگاه و مکان پراتیک از نظر فلسفی، از نظر تبیین ما از دنیا و فرق بین تعبیر و تغییر جهان، و از نظر جنبش کمونیسم کارگری چیست؟ میدانید که یک ویژگی کمونیسم کارگری آنطور که منصور

این نوشته بر مبنای سخنرانی در یک سمینار در جوار پلنوم ۳۵ حزب، دسامبر ۲۰۱۰، تدوین شده است.  
عنوان این مبحث سازماندهی است ولی قبل از آن باید راجع به یک مقوله پایه ای تری یعنی پراتیک صحبت کنیم. در پلنوم قبلی هم سمیناری در همین مورد سازماندهی داشتیم و جنبه هایی از مساله را بررسی کردیم. ولی بحث این سمینار در مورد تئوری سازماندهی است که مستقیماً به پراتیک مربوط میشود.  
آنچه بیش از همه توجه مرا به این بحث جلب کرد و مرا متوجه کرد که باید از سطح نظرات و مباحث تا کنونی فراتر رفت تجربه ۸۸ بود.  
بحث بر سر سازماندهی است ولی اولین سؤال اینست که به چه چیزی سازماندهی میگوئید. سازماندهی کی و چی و سازماندهی به چه معنی. سؤال سازماندهی است ولی صورت مساله ها لزوماً یکی نیست. در جلسه دفتر سیاسی هم این بحث مطرح شد ولی صرفاً

## آزادی، برابری، حکومت کارگری!

## سازماندهی و ...

اتاق هر چه میبینید محصول پراتیک انسانی است. تا آنجا که مارکس میگوید کالا کار مرده است. کالا چیزی جز کار انباشته شده، کار شیبته یافته نیست. کار است کالا! و کار یعنی انسان. کار یعنی پراتیک اجتماعی انسان. منظور از پراتیک اینجا فقط مبارزه نیست بلکه هر نوع فعالیت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی انسان است. بنابراین وقتی رجوع میکنید به جهان خارج از ذهن پراتیک انسانی را میبینید. نقد مارکس به فوئرباخ اینست که این واقعیت را نمیبیند. درست است که عینیت خارج از ذهن است ولی ذهنیت نسلهای قبل این عینیت را ساخته است. و این دیالکتیک بین ذهن و عین است.

بحث دیگری که مارکس دارد اینست که صحت تئوری در خودش نیست، در پراتیک است. این تز را معمولا اینطور می فهمند که نظیر علوم دقیقه تئوری را باید در آزمایشگاه ثابت کرد که مثلا اگر ترکیب فلان اسید با فلان ماده مقدار معینی رسوب داد آنوقت تئوری ما درست است. این یک برداشت مکانیکی است. وقتی در جامعه از پراتیک بعنوان معیار صحت تئوری صحبت میکنیم منظور پراتیک اجتماعی است. بعنوان نمونه پراتیک سال ۸۸، تز انقلاب ما، این که توده مردم خواهان سرنگونی رژیم هستند و جامعه ایران آستن یک انقلاب است، را ثابت کرد. پراتیک اجتماعی تئوری را محک میزند و صحت یا سقم آنرا ثابت میکند. باید نوشت و بحث کرد و استدلال کرد و قانع کرد ولی برای اینکه اجتماعا این اتفاق بیافتد باید یک نظریه در جامعه صحت خود را نشان بدهد، به نحوی که نه فقط متخصصین و نه فقط اهل کتاب، نه فقط متفکرین، نه فقط تئورسینها بلکه آدم عادی جامعه هم نظریه شما را قبول کند. الان تجربه اجتماعی یک نسل این است که جمهوری اسلامی دشمن مردم و قاتل مردم است و میزند و میکشد. این رژیمی است که به ساندیس خورها و مزدوران و لمپنهای اسلامی متکی است. بحث بر سر این نیست که جامعه قبلا تا چه اندازه به رژیم توهم داشت یا نه، مساله اینست که یک اتفاق

نزدیک به یکسال اعتراض و تظاهرات و درگیری خیابانی. باخاطر شورش ۶ دی. همه اینها هم مستند است با فیلم و عکس و تفصیلات روی اینترنت.

منظور من از پراتیک، پراتیک در این سطوح است. پراتیک بعنوان معیار و محک حقیقت بر تجربه بلافاصله بشر از زندگی مبتنی است. بشر پراتیک خودش را تجربه میکند. وقتی من روی این صندلی می نشینم، وقتی پشت این میز می ایستم و پشت این میکروفون صحبت میکنم کار بشری را تجربه میکنم. اینها کار مرده و کار شیبته یافته نسلهای بشری است. ما خودمان جهان عینی خودمان را ساخته ایم. پراتیک به این معنا. پراتیکی که تبدیل میشود به عینیت و در برابر ما قرار میگیرد. در هر سطحی اینطور است.

در سطح مبارزه طبقاتی، پراتیک مبارزاتی طبقه کارگر جزئی از شرایط بقا و زیست او است. مثل شام شب. بقول مارکس کارگر نمیتواند عرق جبینش را انبار کند؛ نیروی کارش را هر روز باید بفروشد و با هر نرخی. و چون باید شکم خود و خانواده اش را سیر کند همانطور میجنگد که کسی در دفاع از زندگی با حیوانات وحشی میجنگد. کارگر با گرگ سرمایه میجنگد که زنده بماند. این جنگ جزء تعریف طبقه کارگر است. نه تئورسینی آنرا بمیان طبقه برده و نه به آژتاسون احتیاجی هست. اگر جنگ نکند زندگی را باخته است، کرایه خانه اش را نمیتواند بدهد و جل و پلاش را بخوابان میریزند. اگر نجنبد بچه اش از گرسنگی میمیرد. این جنگ جزئی از زندگی طبقه است. همانطور که باید پای خط تولید کار کند، باید مبارزه کند که دستمزدش نیفتد که زندگی تامین شود. چون بورژوازی میتواند تا آنجا پیش برود که فرد کارگر نابود بشود و نیروی کار، نه به شکل افراد کارگر، بلکه نسلا برایش حفظ بشود. بورژوازی میتواند تا حد مرگ از یک کارگر کار بکشد و با فرد بعدی جایگزینش کند. اگر مبارزه طبقه کارگر نبود، بورژوازی ابائی از این کار نداشت. این کار را عملا کرده اند، در تاریخ اتفاق افتاده است و همین امروز از خیابانهای بمبئی هر روز صبح مرده جمع میکنند،

اینها کی اند؟ سرمایه دارن هندوستان اند؟! بورژوازی تا اینجا پیش میرود و کارگر هم در مقابل برای تامین زندگیش ناگزیر است هر روز مبارزه کند.

بنابراین پراتیک مبارزاتی طبقه، جنبش کارگری علیه سرمایه، یک داده عینی است. یک داده جامعه سرمایه داری است و کار کمونیستها و مارکسیستها این نیست که مبارزه را بوجود بیاورند، که مبارزه را خلق کنند و حتی به آن دامن بزنند و حتی آژتاه اش کنند. بلکه وظیفه شان اینست که یک چیزی که هست، یک مبارزه موجود را سازمان بدهند. مارکسیسم تئوری یک جنبش است و نه تئوری طبقه ای که در خانه خوابیده. مارکسیسم تئوری جنبش طبقه کارگر علیه سرمایه است و نه تئوری کارگران وقتی رفته اند سینما، کارگران وقتی نماز میخوانند، کارگران وقتی به کورس کبیر قسم میخورند. مارکسیسم تئوری اینها نیست، مارکسیسم تئوری همین کارگری که نماز میخواند و عرق ملی دارد و خرافات دارد هست وقتی که برای افزایش دستمزدش اعتصاب میکند. مارکسیسم در آنجا حاضر است. و تئوری اوست و رهبر اوست و سازمانده اوست. کارگر خارج از مبارزه ممکن است کوهی از توهم داشته باشد. کارگر بعنوان یک شخص، بعنوان فردی از جامعه که در حال اعتراض و مبارزه ای نیست همانقدر مورد توجه مارکسیسم قرار میگیرد که هر فرد دیگری. ولی مارکسیسم بعنوان تئوری مبارزه طبقه کارگر به هر کارگری مربوط میشود بخاطر اینکه هر کارگری ناگزیر از مبارزه است. این مبارزه داده شده است و جزئی از پراتیک و وجود اجتماعی طبقه است.

در یک بعد وسیعتری در دنیای امروز این پراتیک اجتماعی علیه سلطه سرمایه، اعتراض توده مردم علیه سیستمی که به دست و پایشان پیچیده و زندگی را بر آنها تنگ کرده را نیز دربر میگیرد. مثلا در جامعه نظیر همین آلمان موضوع محیط زیست، موضوع گی و لزیبنا، موضوع آزادی زن و غیره، ریشه همه اینها بطور عینی نظام سرمایه داری است و اگر مردم علیه این مصائب اعتراض و مبارزه میکنند حتی اگر خودشان ندانند علیه سرمایه ایستاده

اند.

جنبش کارگری علیه سرمایه شرط بقای طبقه است، همیشه وجود داشته و آنرا باید فرض گرفت اما امروز اعتراض توده مردم علیه یوغ و سلطه سرمایه را هم باید فرض گرفت، مثل اعتراض زنان، اعتراض علیه مذهب، اعتراض علیه تبعیض ناسیونالیستی و قومی و نژادی اعتراض برای حقوق مدنی و غیره و غیره. اینها عرصه هائیسست که حاکمیت سرمایه بچالش کشیده میشود از طرف اکثریت مردم جامعه که هر گونه امید و توهم و علقه ای به سرمایه داری را از دست داده اند. این ویژگی جهان امروز است. سه قرن قبل، زمانی که تازه بورژوازی روی کار آمده است بخش عمده جامعه طرفدار بورژوازی است بخاطر اینکه دارد از دوره کهنه فتودالی دور میشود. بخاطر اینکه بورژوازی جوان با شعار برادری و آزادی و مدنیت نوری را در ته تونل به توده مردم خارج شده از نظام بسته فتودالی نشان میدهد که مردم را جذب میکند. ولی هر چه بیشتر از این دوره دور میشویم بیشتر معلوم میشود در به همان پاشنه سابق میگردد. مذهب و قومیت و خرافه و سرکوب و اعدام و شکنجه و بیحقوقی و غیره دوباره سکه رایج میشود و در نتیجه کل جامعه در پاسخ به آن احساس از خود بیگانگی، در جواب بی اختیاری و بی تامینی و بی حرمتی که در نظام فتودالی حاکم بود دیگر نمیتواند امیدش را به بورژوازی ببندد. معلوم میشود درد همینجاست. دیگر در همه کشورها باندازه کافی از قرون وسطی دور شده ایم که بدانیم مسئول این وضعیت بورژوازی و فقط بورژوازی است. در جامعه ای نظیر ایران حتی تا پنجاه شصت سال پیش، قبل از اصلاحات ارضی، ممکن بود هنوز کسی نظام ارباب رعیتی را سرزنش کند و به فرم ارضی و سپاه دانش و بهداشت امید داشته باشد. کسی که با فتودالیسم در ایران مخالف بود و خود را ترقیخواه میدانست نمیتوانست به این اصلاحات دخیل ببندد. اما بعد از اصلاحات ارضی این دوره تماما به سر رسید. امروز دیگر سرمایه همه جهان را فرا گرفته و هر دودی هست نتیجه سلطه سرمایه داری

## سازماندهی و ...

است. و به همین دلیل است که اعتراض علیه سرمایه توده گیر میشود و توده مردم متمن دنیا، بقول منصور حکمت جهان متمن، همدرد طبقه کارگر میشود. رهبر بالقوه این جهان متمن طبقه کارگر است.

وقتی در این سطح ماکرو از پراتیک اجتماعی صحبت میکنیم مساله حول نقد اجتماعی سرمایه متمرکز میشود. نقدی که پرچم رهبری و پیشگامی اش را در نظر و در عمل طبقه کارگر در دست دارد.

## پراتیک و هویت کمونیستی

از اینجا من به کمونیسم کارگری و به حزب میرسم. سؤال اینست که ما کمونیستهای کارگری خودمان را با چه تداعی میکنیم، ما که هستیم؟ پراتیک در تعریف ما چه نقش دارد؟ بحث بر سر سازماندهی است و طبعا بخش محوری آن سازماندهی حزبی است. سؤال اینست که این حزب چه کسانی است؟ ما که هستیم؟ از نود و نه درصد ما بیرسید جوایمان این خواهد بود که ما مارکسیست هستیم و سند هویت ما هم "یک دنیای بهتر" و "تفاوتهای ما" و مباحث بولتن شوروی و دیگر نظریات و تئوریهای کمونیسم کارگری است. عضو حزب کیست؟ کسی که برنامه دنیای بهتر را قبول داشته باشد. به نظر من هیچیک از اینها هویت ما، هویت حزب و عضو حزب را تعریف نمیکند. مثل اینست که کسی پیرسد جنبش کارگری چیست و به مانیفست و کاپیتال حواله اش بدهید. ما بالاخره مارکسیسم را زمانی انتخاب کرده ایم. چرا؟ چه چیزی باعث شد مارکسیست بشویم؟ خود ما به چه دلیل به حزب آمده ایم که حالا میخواهیم دیگران را بحزب بیاوریم؟ چرا به این حزب مانده ایم؟ چرا دیوار برلین به سر ما فرو نریخت؟ چرا هنوز ایستاده ایم و داد میزنیم و مبارزه میکنیم؟ چون کتابهای مارکسیستی خوانده ایم؟ خوب چرا کاپیتال و مانیفست را خواندیم و قبول کردیم؟ چرا طرفدار کینز و آدام اسمیت نشدیم؟ و یا طرفدار میلیتون فریدمن که متفکر اقتصادی دوره

پراتیک، با یک حرکت و جنبش اجتماعی، تداعی میکنیم. کمونیسم یک جنبش عینی است، یک حرکت اعتراضی اجتماعی است. یک جنبش است و نه یک عده آدم. این تئوری طبقه کارگر نیست، تئوری جنبش کارگری علیه سرمایه است. تئوری کارگران نیست، تئوری اعتراض کارگران است. و ما چون به این دنیا معترض هستیم مارکسیست شده ایم و نه برعکس. لازم نیست کسی مارکس را بخواند تا بفهمد بچه ها نباید از گرسنگی بمیرند! نباید کسانی که سخت ترین کارها را میکنند بدبخت ترین آدمها باشند. یا تبعیض جنسیتی و بی حقوقی زنان قابل قبول نیست و غیره. اینها مسائل مورد اعتراض هر آدم شریفی به دنیای موجود است. شما درد و مساله را دارید و بعد مارکس را میفهمید و می پذیرید. مارکس را که میخوانید میفهمید چرا اینطور است و راه حل چیست. همه همینطور شروع میکنند.

بنابراین کمونیسم کارگری جنبش طبقه کارگر علیه سرمایه و حزب ارگان سازماندهی و رهبری این جنبش است. حزب ما حزب یک نوع مبارزه و اعتراض معین است. اعتراضی که فی الحال وجود دارد. ما خالقتش نیستیم. تا سرمایه داری هست اعتراض به آن هم هست. صد تا حزب کمونیست کارگری را هم بگذارند جلوی دیوار تیرباران کنند اعتراض را تمام نمیکند. کارگری که اعتراض نکند باید برود بمیرد و هیچ آدم عاقلی مرگ را انتخاب نمیکند. برای زندگی میجنگد. به این معنی ما حزب اعتراض هستیم. حزب اعتراض علیه سرمایه. نه تنها در جنبش کارگری که خصلتا ضد سرمایه است بلکه اگر در جنبش جوانان این اعتراض هست، اگر در جنبش زنان هست، اگر در جنبش محیط زیست هست، ما حزب آنها هم هستیم. ما وظیفه داریم که مبارزه علیه سرمایه داری و مصائب آنرا در هر سطح تقویت کنیم و راه پیشروی و پیروزی آنها را هموار کنیم. سازمانشان بدهیم، آنها را رهبری کنیم.

این جایگاه پراتیک برای حزب ما است. من هنوز وارد بحث سازماندهی به معنی اخض نشده ام. من سعی کردم جایگاه پراتیک را

آنطور که در تزه های فوئر باخ هست از نظر سیاسی و عملی توضیح میدهم. این بحثها جدید نیست ولی در هر حال این بحث لازم بود برای اینکه بتوانیم به موضوع سازماندهی پردازیم.

## سازماندهی پراتیک

الان شاید روشن شده باشد که منظور از سازماندهی پراتیک چیست. اگر منصور حکمت بر این گفته مارکس تاکید دارد که کمونیسم ماتریالیسم پراتیک است آنوقت باید براین هم تاکید کنیم که کار حزب کمونیست سازماندهی این پراتیک است.

اگر اینطور به مساله نگاه کنیم مبنای ارزیابیها و موضعگیریهایمان تغییر خواهد کرد. فرض کنید این بحث را داشتیم و جا افتاده بود و همه این رویکرد را داشتیم. آیا در اینصورت وقتی انقلاب ۸۸ شروع شد کسی شک میکرد که آیا در آن دخالت کنیم یا نکنیم؟ آیا این بحث اصلا جانی داشت که مردم معترض سبزند یا پرچم سه رنگ بلند کردند و حرفهای ما را قبول ندارند؟ چه نیستند، گرایشات مذهبی و ناسیونالیستی دارند و غیره؟ کسی این حرفها را میزند که با نظر و عقیده خودش را تعریف و تداعی کرده است. و وقتی جنبش را ارزیابی میکند با محک همنظری و هم عقیدگی به سراغش میرود. اگر خودمان را با پراتیک مبارزاتی تداعی (من این کلمه را هم ارز identify در انگلیسی بکار میبرم) کنیم آنوقت حرکتی اجتماعی که عملا ضد سرمایه اند، مثل جنبش چارتیستها، جزئی از مبارزه اجتماعی ما خواهند بود. آیا معیار مارکس و انگلس این بود که فعالین جنبش چارتیستها چه تئوریهایی و نظراتی داشتند؟ چه قدر مارکسیست هستند؟ - در هر حال مارکس که نمیتوانست این معیار را داشته باشد باید میگفت چقدر با خود موافقتند! - اینها پوچ است. یک جنبش عینی و واقعی طبقه کارگر هر اندازه هم در شکل خیلی خام و ابتدائی، جنبش ما است. کمون پاریس هم همینطور. میدانید حرکت کمون چقدر ناسیونالیست بود و چقدر از فرانسه در برابر دشمنان خارجی صحبت میکرد؟ مارکس میگوید زنده باد کمون پاریس برای

اینکه یک حرکت عملی و واقعی علیه بورژوازی است. جزئی از یک پراتیک مبارزاتی است که مارکس اهل آن پراتیک است و تئورسین و رهبر و سازمانده آنست. حزب ما، حزب کمونیست کارگری هم حزب رهبر و سازمانده پراتیک علیه سرمایه است و حول این پراتیک تشکیل میشود و حول پراتیک رشد میکند و هویتش این پراتیک است.

هویت حزب ما نوشته تفاوتهای ما نیست، تفاوتهای ما تئوری پراتیکی است که کل سرمایه داری را بجالش میکشد در عصر ما، در دوره بعد از دیوار برلین و در قرن بیست و یک. کمونیسم کارگری یعنی این چالش مبارزاتی و اجتماعی. کمونیسم کارگری یعنی اعتراض جهانی طبقه کارگر به دنیای بعد از دیوار برلین. کمونیسم کارگری در مقطعی سر بلند میکند که دیوار برلین را بر سر پراتیسیتهای نسلهای قبلی ما خراب کرده اند و اعلام کرده اند که اشتباه کردید، شکست خوردید و دوره تان و تاریختان به سر رسیده است. کمونیسم کارگری یعنی اعتراض به سرمایه داری وقتی سرمایه از موضع قدرت دور دومی از تعرض را شروع کرده است. با این توجیه که مبارزه طبقاتی تمام شده و تاریخ پایان رسیده و سرمایه پیروز شده و بازار آزاد پیروز شده است.

در اوج این هیاهو کمونیسم کارگری میگوید این نظرات پوچ است. اعتراض و مبارزه هست و خواهید دید که وسیعتر هم خواهد شد، مبارزه در ابعاد وسیعتری شروع میشود و کارگران به کمونیسم احتیاج خواهند داشت و چه دوباره سر بلند خواهد کرد و کارگران و مردم و هر کس اعتراضی به این دنیا دارد به چه روی خواهد آورد - بحثی که منصور حکمت داشت- و چند سال بیشتر طول نکشید که چنین شد.

امروز حتی همانها که با باد دموکراسی رفته بودند و مجسمه لنین را پائین میکشیدند از سوسیالیسم دم میزنند. در جلسه دیروز رفیقمان میگفت رهبر یکی از احزاب پارلمانی آلمان گفته من افتخار میکنم که سوسیالیسم من مصاحبه ای دیدم از جلال طالبانی که گفته بود من سوسیالیسمم. در توضیح مخالفتش با حکم اعدام

## سازماندهی و ...

طارق عزیز گفته بود من سوسیالیستم و با اعدام مخالفم. تصور این را میگردید که کسی مثل جلال طالبانی که در مقطع ریزش دیوار برلین و جنگ خلیج برای آمریکا و دموکراسی اش پشتک و معلق میزد امروز میگوید من سوسیالیستم؟ از طرف دیگر با سقوط وال استریت نشریات اصلی جهان بورژوازی تیتتر میزنند که مارکس زنده است و فروش کتاب کاپیتال و مانیفست دیواره رونق میگیرد.

تفاوتهای ما نوشته شد تا پرچم نظری و تئوریک این دور تازه اعتراضات باشد. بحث من اینست که ماهیت ما و هویت ما این پراتیک اجتماعی است. پراتیکی که جوهرش اعتراض به سرمایه است. ما حزب این اعتراض هستیم و هر جا این اعتراض را ببینیم وظیفه مان را تقویت و سازماندهی آن قرار میدهم. اعتراض به مصائب جهان سرمایه داری اعتراض ما است حتی اگر فعالین اش خود را چپ ندانند. کسی که در ایران بخیا بان آمده و یا بالای پشت بام رفته و شعار میدهد مرگ بر دیکتاتور، این متعلق به جنبش من است حتی اگر روزی شش رکعت نماز بخواند. ممکن است خودش فکر کند رهبرش کروی است. خوب کسان زیادی هستند که معنی واقعی جنبشی که درگیر آنند را نمیدانند. بقول مارکس همانطور که هر فرد را بر اساس آنچه درباره خودش میگوید قضاوت نمیکنند جنبشها و کلا تحولات تاریخی را هم نمیتوان بر اساس درک کسانی که درگیر آن بوده اند شناخت و ارزیابی کرد. عمل و اعتراض واقعی است و عینیت دارد و نه درک و نظر افراد از عمل و پراتیکشان. ممکن است کسی درباره فعالیت خودش توهم داشته باشد. اکثریت مردم درک و شناخت درستی از تحولات و مبارزاتی که درگیر آن هستند ندارند. در مورد کارگران هم این صادق است. اساسا فعالیت و دخالت حزب ضروری است برای اینکه همین نوع توهمات را کنار بزند، ولی علت وجودی و هویت حزب اعتراض عملی علیه مصائب سرمایه داری و سازماندهی آن پراتیک است حتی اگر به انواع اشتباهات و توهمات نظری

و عقیدتی آلوده باشد. اگر از این زاویه به مساله نگاه کنیم آنوقت متوجه میشویم که هر کس در انقلاب ۸۸ با شعار مرگ بر دیکتاتور بمیدان آمد، در خیابانها باریکاد بست و با مزدوران حکومت درگیر شد، و هر کس روز ۶ دی به مزدوران و مقرهای حکومتی حمله کرد و هر کس در این مبارزه بزنندان افتاد و یا جانش را از دست داد، او با ماست، بالقوه جزء جنبش ما است و وظیفه ما سازماندهی این نیرو است.

حزبی با این دیگه و درک از خود و وظایفش يك لحظه تردید نمیکنند که باید با تمام قوا در جنبش ۸۸ دخالت کند. يك حرکت اجتماعی عظیم در ایران براه افتاده است که ستون نویس فلان روزنامه آن سر دنیا آنرا انقلاب مینامد، اما مدعی مارکسیسم مثلا حاضر در صحنه ایران آنرا انقلاب نمیداند. از این نوع چپ باید پرسید سوراخ دعا را گم نکرده اید؟ حزب برای این نوع چپ عقیدتی يك پدیده نظری است و نه عملی و پراتیکی.

واقعیت آنستکه حزب هم برای پیشبرد يك پراتیک معین نیرو میخواهد و هم پراتیکش جاذب است. قضیه دو سویه است. در بحث حزب و جامعه منصور حکمت میگوید حزب باید اجتماعا انتخاب شود حتی از جانب توده طبقه کارگر و راههای اجتماعی شدن حزب را توضیح میدهد. تئوری و عقیده و نظریه در این بحث جانی ندارد. هیچ جا خوب ترویج کنید نیست. بحث بر سر عملکرد حزب است. حزب باید در دسترس باشد. باید تلویزیون داشته باشد. باید قدرتش را ببینند. باید مردم در ناصیه حزب ببینند که میتوانند قدرت را بگیرند و میتوانند قدرت را نگهدارند. باید مردم مطمئن شوند که حزب بلد است چطور با آمریکا طرف بشود. مردم نمیخواهند انقلاب کنند و بعد وارد جنگ طولانی با ارتشهای امپریالیستی بشوند. مردم میخواهند ببینند که آیا حزب میتواند بزند و بگیرد و قدرت را نگهدارد بی آنکه خون بجامعه پاشیده بشود؟ مردم اینطور انتخاب میکنند و در هیچ کجای این تصویر عقیده و تئوری نیست. تئوری از

طریق عمل ما اهمیت پیدا میکند و به عمل ما خط و جهت میدهد ولی این عمل ما است که جذب میکند و این عمل ما است که دفع میکند. این عمل ماست که قانع میکند، عمل ما است که فعالین و کادراهای حزبی مثل ما را میسازد.

سوی دیگر قضیه اینست که ما به پراتیسینها و به همزمان نیاز داریم و نه به هم نظرها. نظر اگر اهمیت دارد در اینستکه پراتیک مشترک ما را سازمان بدهد، تعمیق کند، به پیش ببرد. برای اینکه وقتی درگیر نبرد هستیم جنگ را به ما معرفی کند. ما مشغول نبرد معینی هستیم و عده ای که امرشان پیروزی در این نبرد است به صفوفمان می آیند. خوش آمدند. ممکن است وقتی این نبرد تمام بشود ما را ترك کنند ولی من کادر حزب تفنگم را از این شانه به آن شانه میاندازم و درگیر نبرد بعدی میشوم. میروم پل بعدی را بگیرم. لابد در نبرد بعدی هم کسانی کنارمان قرار خواهند گرفت. کارما از خود راندن این فعالین مقطعی نیست بلکه همراه کردن آنان در جنگمان با سرمایه است. میگویم این تپه را گرفتیم اما هنوز به قله نرسیده ایم آیا برای گرفتن تپه بعدی هم با ما همراه میشوی؟

اینجاست که باید ترویج کنم. باید نظرات و تئوریهایم را توضیح بدهم. باید نشان بدهم که این نبردها جزئی از يك جنگ اساسی با کل نظام سرمایه است و در خود به پیروزی نهائی نمیرسد. حتی اگر پیروز بشود دستاوردهایش قابل بازگشت خواهد بود. باید نشان بدهم که اینها پله های رسیدن به قله آزادی و رهائی است. باید نشان بدهم که در میانه راهیم و اگر میخواهیم همین دستاورها حفظ بشود، اگر میخواهم همین پل را از ما پس نگیرند باید برویم و پل بعدی را هم بگیریم و همینطور پلهای بعدی را. این شیوه کار و عملکرد حزب فرمانده و سازمانده جنگ طبقه کارگر با سرمایه است. حزبی که در صدها عرصه علیه بورژوازی در حال نبرد و پیشروی است.

اما کسانی هستند که در همان قدم اول بخاطر اینکه همبردهایشان تا آخر با آنها نخواهند بود صحنه را ترك میکنند. نگران اینند که ناسیونالیستها هم سکولار شده اند و

یا علیه مجازات اعدام می جنگند. از اینکه "دیگران"، یعنی غیر چپها و غیره کمونیستها هم در عرصه های مبارزاتی مورد تایید ما فعال شده اند ناراحتند! بارها این انتقاد را شنیده ام که فلان پناهنده که به فدراسیون پیوسته بود بعد از اینکه خرش از پل گذشت و پناهندگی اش را گرفت رفت بدنبال زندگی اش. جواب من هم همیشه اینستکه خوب بخاطر زندگیش پناهنده شده معلوم است میروند بدنبال زندگی اش! میپرسید چرا مثل ما بمبارزه ادامه نمیدهد؟ بخاطر اینکه بلد نیستیم مثل خودمان را بسازیم. هم نبرد خیلی داریم و از همین فعالین مقطعی باید همزمان هم جنگ ساخت. اگر ما هنری داریم، اگر سازمانده کمونیست هستیم اینست که همبردها را همزمان خودمان کنیم.

## پراتیک، سازماندهی، ترویج!

وقتی از این سر به مساله سازماندهی نگاه کنیم آنوقت پراتیک همه جا محور کار است. بعنوان نمونه از این زاویه تر با راهکار "تبلیغ، ترویج، سازماندهی" را در نظر بگیرید. ترتیب این کلمات میگوید که تبلیغ یا آژیتاسیون میکنیم، ترویج میکنیم و بعد سازمان میدهم. فرضهایی در این رهنمود هست که با زندگی واقعی نمیخواند. اولین فرض اینست که باید افراد را آژیته کرد، یعنی اعتراضشان بدنیهای موجود را برافروخت و دامن زد. یعنی طرف

اعتراض و ناراضی نداشت و درگیر مبارزه ای هم نیست، مشغول زندگی روزمره است و بنابراین اول باید اعتراضش را برافروخت. به نظر من یا يك خرده بورژوا میتواند اینطور فکر کند و یا در هر حال روشنفکری که واقعیت را، رنج و درد زندگی کارگران و توده های محروم جامعه را، نمیشناسد. این واقعی نیست که کارگران خوابیده اند و باید اول بیدارشان کرد. باید تبلیغ و ترویجشان کرد که سرمایه در برابر آنها است و مثلا برای آنکه دستمزدمان نیافتد باید بجنگیم. کارگر به این نوع تبلیغ و آژیتاسیون نیازی ندارد. و تازه بعد از تبلیغ نوبت ترویج میرسد. یعنی اول باید کسی که خوابیده است و اصلا نمیخواهد بدود را بدوین آژیته کرد

و بعد باید تئوریه را توضیح داد و مانیفست و تفاوتهای ما و غیره را روی میز گذاشت. و در آخر هم میرسیم به سازماندهی به این معنی که حزب پلاتفرم و نقشه عملهای معینی تصویب کرده که باید برای انجامش سازمان یافت و سازمان داد. هیچیک از این فرضیات درست نیست. این دید جامعه را ساکن و آرام فرض میکند. در جهان واقعی این روند برعکس طی میشود. مردم فی الحال مشغول اعتراض و مبارزه هستند و باید این حرکت را سازمان داد. سوال کلیدی اینست: افراد را سازمان میدهم یا فعالیت را؟ روشن است که در نهایت افراد را سازمان میدهم اما چگونه و از کدام نقطه عزیمت؟ پاسخ من اینست که ما کسانی را سازمان میدهم که فعال اند، معترض اند و فی الحال دارند میدوند. ما بدوین را سازمان میدهم و دوندگان با ما خواهند آمد. در هر جامعه ای توده مردم، و نه فقط کارگران - در ایران که نود و نه درصد اهالی - به انحای مختلف دارند اعتراضشان را نشان میدهند. به هر شکل و شیوه ای. در همین ایران از مسابقه فوتبال و جشن عروسی و مد لباس و آرایش جوانها و بد حجابی زنان و روزه خواری در خیابانها گرفته تا اعتصابات و اعتراضات تعطیل ناظیر کارگری و تا شورش شهری و غیره و غیره. همه اینها محمل مبارزه و اعتراضند. جامعه دارد میجوشد و باید همین جوشش را خط و جهت داد و سازمان داد.

ببینید، آن شعار تبلیغ ترویج سازماندهی برای جوامع در حال سکون مثل گورستان آریامهری ممکن است بالاخره قابل فهم باشد. جامعه ای که اکثر مردم سر به زندگی خودشان داشتند و در فضای بعد از کودتای ۲۸ مرداد همه عقب نشسته بودند و زیر کنترل ساواک آهسته میرفتند و آهسته می آمدند. در آن جامعه اگر کمونیست میشدی کمتر اعتراض میکردی که لو نروی. ما در دانشگاه معمولا کمونیستها را اینطور میشناختیم. دانشجوی آرام و سر براهی که می آمد و میرفت و در هیچ بحث و فعالیتی درگیر نمیشد میگفتیم احتمالا فدائی است! و اغلب هم حدسمان درست بود. اما کسی که میامد در کافه

## سازماندهی و ...

تربا مینشست و بحث میکرد و داد میزد میگفتیم چیزی بارش نیست! آن دوره اینطور بود. وقتی کسی فعالیت سیاسی میکرد ساکت میشد. و اوج فعالیتش عضویت در خانه تیمی و چریکیسم بود. این سبک کار دروه اختناق بود و تئوریش هم این بود که دو مطلق را باید شکست، مطلق قدرت رژیم و مطلق یاس و ضعف مردم و این دو مطلق را باید با فداکاری و نثار کردن جان خودمان بشکنیم. شریف ترین جوانان جامعه به این شیوه مبارزه کردند و کشته شدند. بالاخره گورستان آریامهری چنین تئوریهائی را هم می پروراند. در چنین شرایطی در هر حال شیوه تبلیغ و ترویج و سازماندهی محلی از اعراب داشت. ولی در جامعه امروز که نمیتوان پبای مبارزه نسل جوان رسید و طبقه کارگری که یک روز اعتراض و مبارزه اش قطع نمیشود و زن و معلم و پرستار و دانشجو وتوده های مردم به طرق مختلف ناراضی و اعتراض خود را به نمایش میگذارند، آژیتاسیون بعنوان اولین قدم همانقدر موضوعیت دارد که تز شکستن دو مطلق. امروز نه تنها یاس و سکونی در کار نیست بلکه این خبر مبارزات مردم است که انقلابیون حرفه ای را آژیته میکنند و نه برعکس! ما معمولاً آژیته میشویم وقتی خبر مبارزات مردم را میشنوم.

## سازماندهی همفکران یا همزمان؟

در یک سطح پایه ای تری اگر تبلیغ و ترویج را از جنس آگاهگری بدانیم آنوقت این تز تبلیغ ترویج سازماندهی در واقع میگوید اول باید آگاه کرد و بعد سازمان داد؛ بعبارت دیگر باید حول آگاهی، حول موضع و نظر و عقیده، سازمان داد. این درد مبتلابه همه چپ فرقه ای و عقیدتی است. این نظریه در واقع میگوید ما مارکسیستها، ما آگاهان به تئوریهای مارکسیستی باید همزمان را پرورش بدهیم و کسی با ماست که مثل ما فکر میکند. این تلقی حتی در صفوف ما هم چشم میخورد.

کلاهان را قاضی کنید با چه کسی دوست داریم بنشینیم و بحث

کنیم؟ کسی که مثل ما فکر میکند و یا کسی که هم نظر ما نیست ولی در عمل معینی در کنار ما است؟ معمولاً اولی را انتخاب میکنیم. با دومی بعد از پنج دقیقه دعوایمان میشود. از خیلی از رفقا میشنوم که "آن مقاله را خوانده ای و یا به آن سایت سر زده ای؟ عینا ما بحث میکنیم". اما از یک نفر نشنیدم که بگوید یک فعال سبز یا سلطنت طلب و یا در هر حال مخالف نظری خودمان را دیدم که در فلان اعتراض معین عین ما فعال بود و حرکت کرد. هیچوقت چنین چیزی نشنیدم. مساله این نیست که چنین اکتیویستهای وجود ندارند. خیلی زیادند. ولی به آنها توجهی نداریم. از خودمان نیستند. حتی گاهی از فعال بودن آنها ناراحت میشویم و احساس رقابت میکنیم. اغلب میگوئیم در فلان آکسیون تعداد ما کم بود و منظورمان اینست که تعداد همعقیده های ما کم بود. میگوئیم در اعتراض جلوی سازمان ملل در نیویورک چند ده نفر بودیم و نه آن چند هزار نفری که در کنار و همراه ما به سفر احمدی نژاد اعتراض داشتند. همه این معترضین عملاً واقعا با ما هستند حتی اگر خودشان ندانند. دقیقاً چون خودشان نمیدانند کار ما از همین جا شروع میشود. اگر آن چند هزار نفر را نیبینیم قدرت خود را ندیده ایم. جنبش ما با تئوری و ذهنیت افراد تعریف نشده است. کارگر یا زن یا دانشجویی که عملاً بمیدان مبارزه علیه هر یک از مصائب جامعه پا گذاشته هر ذهنیتی داشته باشد نیروی جنبش ما است.

کنفرانس جی ۲۰ امسال تورتو را به هم ریخت. هزاران نفر در اعتراض به خیابان آمدند. در مرکز تورتو عملاً حکومت نظامی برقرار شد. برای یک و یک اند همه خیابانها را در مرکز شهر بستند و پلیس و نیروهای ضد شورش این منطقه را قرق کردند. با باتون به جان تظاهر کنندگان افتادند و بدون هیچ توجیه و محمل قانونی ای تعداد زیادی را بازداشت کردند. برای سه روز یک نبرد و درگیری خیابانی تمام عیار بین مردم معترض به این کنفرانس بیست کشور مهم سرمایه داری و نیروهای ضد شورش در گرفت. این

نبرد ما است و معترضین نیروی ما هستند. نیروی جنبش ضد سرمایه. اما وقتی از بعضی از رفقای شرکت کننده در این تظاهرات میپرسید جواب میشنوید که تعداد ما زیاد نبود! منظورشان همفکران و همعقیده های ماست و نه همزمان ما. من این تعریف از "ما" را قبول ندارم. من خودم را با این حرکت تداعی میکنم و وقتی چنین میکنم آنوقت بر طرف کردن هر ضعف نظری و سیاسی تئوریک آن حرکت بعهد من و مسئولیت من است. آنوقت تعمیق و رادیکالیزه کردن این حرکت بعهد من است. یعنی وظیفه من در قالب آن فرمول قدیمی میشود پراتیک- سازماندهی- ترویج. پراتیک مبارزاتی فی الحال وجود دارد وظیفه ما اینست که سازمانش بدهیم و آگاهتر و رادیکال ترش کنیم و برای نبردهای بعدی آماده اش کنیم، و کسی را که برای یک نبرد پا بمیدان گذاشته درگیر جنگ طبقاتی بکنیم. کسی که در تورتو علیه جی ۲۰ بمیدان آمده به سیاستهای بیست کشور صنعتی و گلوبالیزاسیون و سرمایه های جهانی و غیره اعتراض دارد که همه اینها عرصه های مهم اعتراض ما کمونیستها هم هست. اما جنگ ما علیه سرمایه فراتر از اینست و معترضین به جی ۲۰ سربازان بالقوه این جنگ هستند. و ما باید تلاش کنیم بخش هر چه وسیعتری از این نیرو را در جنگ علیه سرمایه با خودمان همراه کنیم. ما در این اعتراضات فعالانه شرکت میکنیم، با شرکت کنندگان و فعالینش ارتباط برقرار میکنیم و آنها را بمبارزه در عرصه های دیگر فرا میخوانیم. و به این طریق نیروی خود را بسط میدهیم و تقویت میکنیم. از پراتیک شروع میکنیم، آدمها را در یک عمل مشترک ملاقات میکنیم، سازمانشان میدهیم و امر و مبارزه شان را عمیق تر و رادیکال تر میکنیم. این کار ماست.

نقطه شروع ما چیست؟ پراتیک مبارزاتی فی الحال موجود در جامعه، حزب ما باشد و یا نباشد این پراتیک هست. منصور حکمت - اگر اشتباه نکنم در پلنوم ۱۴- میگوید کار ما خلق مبارزه و اعتراض نیست. وجود مبارزه را باید فرض گرفت. کار ما اینست که وقتی مبارزه ای سر بر آورد و اوج گرفت

آنقدر آماده باشیم، آنقدر در صحنه باشیم، آنقدر در دسترس و معرفی باشیم که بتوانیم رهبر عملی و واقعی آن حرکت بشویم. کار ما سازماندهی و رهبری پراتیک موجود است. مبارزه را فرض بگیرید. نه تنها در جامعه ای نظیر ایران که در حال انفجار است بلکه حتی در همین کشورهای ظاهراً با ثبات غربی هر روز مبارزه و اعتراضی جریان دارد. کار ما کمونیستها سازماندهی و ارتقای این مبارزات است.

## از نبردهای مقطعی تا جنگ نهائی

به نظر من آنچه ما تا بحال در فعالیتهایمان کمپین مینامیدیم نام بهترش نبرد است. نبردهای کمونیستی. هیچ جنگی ناگهان و ابتدا بساکن در جبهه آخر اتفاق نمی افتد. مبارزه طبقاتی هم از این لحاظ شبیه جنگ نظامی است. باید تپه ها و پلها و نقاط استراتژیکی معینی را گرفت و به پیش رفت. در هر نبردی عده ای که امرشان همانست با شما همراه میشوند. همیشه بحث ما این بوده است که افراد عضو حزب میشوند تا کار معینی انجام بدهند. نمی آیند که بحث سیاسی کنند یا راجع به فعالیتهای صحبت کنند. همانطور که افراد عضو کلپ کوهنوردی میشوند که در مورد کوهها حرف بزنند، می آیند که کفش و کلاه کنند و بروند قله ای را فتح کنند. در پراتیک حزبی کسانی موضوع کار ما هستند که خود در نیمه راه اند، تا کلک چال را آمده اند و ما میخوانیم آنها را به توجال ببریم. کسانی که اعتراض و مبارزه را شروع کرده اند و برای تداوم و تعمیق و رادیکالیزه کردن آن بمانند نیاز دارند.

این فعالین در نبردهای معینی درگیرند که بخشی از جنگ ما است. مبارزه علیه اعدام، علیه مذهب علیه آلودگی محیط زیست و علیه کنفرانس جی ۲۰ و غیره و غیره. اینها گامهای معینی در بچالش کشیدن سرمایه است. و بهمین دلیل ما میتوانیم این مبارزات را ارتقا بدهیم و تعمیق کنیم. باید برویم به جوانی که علیه جی ۲۰ به خیابان آمده بگوئیم مساله فقط جی ۲۰ نیست. این دولتها بدون کنفرانس جی ۲۰ هم مشغول سرکوب و کشتار مردم دنیا

و تحمیل فقر و بیحقوقی به کارگران هستند. ریشه سرمایه است و باید علیه این نظام مبارزه کرد.

بگذارید مثالی بزنم که خیلی گویا است. رفقای ما در تورتو هر سال در اعتراض به سفر احمدی نژاد به نیویورک میروند. معمولاً یک مینی بوس یا اتوبوس کرایه میکنند و همه اعضا و فعالین حزب با یک اتومبیل به نیویورک میروند و برمیکردند. امسال تعداد داوطلبین کم بوده و رفقا تصمیم میگرفتند با دیگر افراد، با فعالین غیر حزبی، در یک اتوبوس مشترک همسفر بشوند. خود این رفقا میگفتند این سفر موفق ترین تجربه نیویورک ما بود. با همه فعالین غیر حزبی صحبت کردند، با آنها دوست شدند و رابطه برقرار کردند و چند هفته بعد در جشن انقلاب اکتبر که حزب ما هم از فراخوان دهنده گانش بود تعدادی از این همسفران که قبلاً در میتینگیهای ما پیدایشان نمیشد در این جشن شرکت کردند. دیروز رفیق یدی محمودی برای من تعریف میکرد که در همان اتوبوس عده ای میخواستند سرود ای رقیب (یک سرود ناسیونالیستی کردی) بخوانند که یدی آنجا میروند پشت میکرفن و ده دقیقه صحبت میکند که چرا فکر میکنید همه کردها خوب و انقلابی اند و جامعه کردستان کارگر و سرمایه دار و چپ و راست ندارد. همانجا عده ای قانع میشوند از جمله کسانی که در جشن اکتبر ما شرکت کردند. این تجربه جالبی است. اولین بار که ناگزیر میشویم با دیگران سفر کنیم و دو فاکتو و بزور واقعیت با هم نبردهایمان همراه بشویم، هم نظرهايمان را هم پیدا میکنیم و فعالین تازه ای را با خود همراه میکنیم. در دل همین حرکت، در این مورد که جامعه کردستان هم طبقاتی است عده ای را با خودمان هم نظر کردیم. این باید سبک کار و شیوه فعالیت همیشگی ما باشد و نه از سر ناچاری! اگر تعداد بیشتر از رفقای حزبی به نیویورک میرفتند و اتوبوس خوششان را میگرفتند این اتفاق نمی افتاد. مثل هر سال در حصار پرچمهای خودمان میرفتیم، در حصار ملل تجمع میکردیم و در حصار اتوبوس خودمان بر میگشتیم. و بعد هم متحیریم که

## سازماندهی و ...

چرا عضو نمیگیریم! خوب دیوار کشیده ایم دور خودمان و در سایه می آئیم و میرویم و بعد انتظار داریم عضو بگیریم؟!

از نظر مناسبات تشکیلاتی درون حزبی، این رابطه میان عرصه های نبرد با جنگ علیه سرمایه، خود را در تعریف عضو و کادر و فرق آنها نشان میدهد. کادر حزب سرباز جنگ ماست علیه سرمایه و بقول منصور حکمت همه نقشه عمل و همه استراتژی را در دست دارد. ولی جنگ علیه سرمایه در هوا اتفاق نمی افتد. در ده ها عرصه مختلف اتفاق می افتد و اعضای حزب فعالین این عرصه ها هستند. کسانی هستند که برای امر معینی و هدف معینی که یکی از اهداف ما کمونیستها هم هست به حزب پیوسته اند. بنابراین تفاوت بین کادر و عضو از میزان آگاهی و اعتقادات و درجه تسلطشان به مواضع حزب و غیره ناشی نمیشود. اینجا هم معیار پراتیک آنهاست. عضو حزب کسی است که اهل یکی از نبردهاست، در عرصه های مشخص مبارزه علیه این یا آن جنبه از مصادب سرمایه داری فعال است. و کادر حزب کسی است که کل جنگ با سرمایه را پیش میبرد. روشن است که کادر هم در این نبردها حضور بهم میرساند ولی امرش و هدفش فراتر از هر عرصه معین است. کادر حزب رهبری و سازماندهی عرصه های نبرد را بعهده میگیرد و یک هدفش اینست که سربازان درگیر در هر نبرد معین را تا سطح سربازان جنگ علیه کل نظام سرمایه ارتقا بدهد. یعنی آنها را کمونیست کند. کمونیست فعال جنبش ضد سرمایه داری است و نه مثلا کسی که مارکسیسم را به روایت ما قبول دارد. کمونیست تا به آخر تا درهم کوبیدن سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم میجنگد و در این جنگ قدر و ارزش هر عرصه، هر قدم معین و فتح هر یک پل و یک تپه و یک شهر را میداند. چرا که "کادر همه نقشه را در دست دارد".

### جنبه های خاص سازماندهی - چند استنتاج عملی

حالا اجازه بدهید به چند جنبه مشخص سازماندهی بپردازیم. به نظر من این بحث هم برای

سازماندهی در ایران و هم در خارج کشور استنتاجات عملی زیادی دارد. اینجا بحث جغرافیا اصلا مطرح نیست بلکه مساله سازماندهی در یک سطح عمومی و جهانی مد نظر است.

نکته اول اینست که سازماندهی یک امر دوجانبه است: سازماندهی و سازمانیابی. ما بعنوان حزب میخواهیم پراتیک معینی را سازمان بدهیم اما از دید فعالینی که میخواهیم سازمان بدهیم ستوال اینطور مطرح میشود که او چرا باید با ما بیاید؟ یک پراتیسین بخاطر تئوریا و اعتقادات به شما نمی پیوندد. او فعالی است که امر معینی دارد و مشغول مبارزه معینی است. او به حزبی می پیوندد که امر مبارزه اش را تسهیل کند. باید مطمئن شود که به همراه این حزب امر و هدف مشخص مبارزاتش بهتر و سریعتر و کامل تر متحقق خواهد شد. او هم ما را از سر پراتیک انتخاب میکنند. محور تعامل و رابطه از هر دو سو عملکرد طرفین است. و این شناخت و ارزیابی عملی از حزب یک امر اجتماعی و عمومی است. بحث بر سر تصویر عمومی است که از قدرت و تواناییهای حزب در اذهان وجود دارد.

بعنوان مثال در همان نمونه اعتراض در نیویورک که بالاتر ذکر کردم نزدیکی افراد به حزب صرفا بخاطر همان تجربه معین نبود بلکه بخاطر تصویر عمومی تری از حزب هم بود که بخاطر کمپین نجات سکینه در افکار عمومی شکل گرفته بود. حزب در آن دوره یک پراتیک اجتماعی موفقی را به پیش میبرد که همه توجه ها را جلب کرده بود. خلاصه بحث من اینست که همانطور که ما برای سازماندهی به سراغ پراتیسینها میرویم و فعالیت آنها را مبنا میگیریم، پراتیسینی هم که بما نزدیک میشود این را معیار قرار میدهد که حزب تا چه حد اهل عمل است و تا چه حد میتواند امر او را به پیش ببرد.

نکته دیگر اینکه منظور از سازماندهی پراتیک صرفا دخالت در مبارزات جاری نیست. موارد زیادی هست که مبارزه حول امر معینی را خود حزب آغاز میکند. ابتکار عمل

را حزب در دست دارد ولی زمینه اجتماعی برای آن نبرد معین آنقدر مهیا است که با فراخوان ما فعالین زیادی گرد می آیند و درگیر مبارزه میشوند. در اینجا هم باز کمپین نجات سکینه نمونه گویائی است. ما این نبرد را شروع کردیم ولی زمینه اجتماعی این کمپین، اساسا بخاطر بیگ بنگ انقلاب ۸۸، چنان مهیا بود که فعالین و نهادهای زیادی درگیر آن شدند. در اوج این حرکت در بیش از صد شهر در سراسر دنیا همزمان آکسیونهای اعتراضی صورت گرفت در حالیکه خود حزب در بسیاری از این شهرها حضور نداشت. این حرکت قدرت یک حزب اهل عمل و دخالتگر و دست اندرکار را نشان میدهد. این حرکت در عین حال این را هم نشان میدهد که در یک بعد اجتماعی حزب وقتی قانع کننده است که پراتیکش قانع کننده باشد و نه تئوریهایش. یک بخش خیلی کوچکی از افراد هستند که از سر ذهنیت و تئوری و اعتقادات حزب را انتخاب میکنند. یک حزب اجتماعی حزبی که میخواهد قدرت سیاسی را بگیرد باید با پراتیک اجتماعیش آدمها را جذب کند.

در هر حال تاکید من بر اینست که در موارد زیادی حزب باید جلو بیاقتد و بر مبنای شرایط سیاسی و اجتماعی، مبارزه در عرصه های معین و حول مسائل و امور معینی را فراخوان بدهد و سازماندهی کند. این همیشه، از مقطع تشکیل فدراسیون پناهندگی تا به امروز، بخشی از سبک کار حزب ما بوده است ولی به نظر من مکان و اهمیت آن بخوبی درک نشده. بحث سازمانها و کمپینهای جانبی و غیر حزبی و غیره از اینجا نشات میگیرد که به آن هم میپردازیم.

حالا به استنتاجات مشخص عملی بپردازیم. بگذارید از داخل کشور شروع کنم. معمولا چند نوع سازماندهی مختلف مد نظر ما است. یکی سازماندهی خود حزب است. سازماندهی حزبی همانطور که گفتم یعنی سازماندهی کسانی که مبارزه با سرمایه داری را تا به آخر به پیش میبرند. اینها کمونیستها هستند. اینها کمونیسم کارگری به معنی اجتماعی کلمه هستند. تئوری این مبارزه مارکسیسم است و اگر هم مبارز این

راه مارکسیست نباشد به حزب می پیوندد و مارکسیست میشود. ولی جذب شدن افراد به حزب بخاطر مارکسیسم نیست بخاطر مبارزه ای است که حزب به پیش میبرد. اما این مبارزه چه اشکالی دارد؟ مشخصا در ایران آن نبردهایی که از آن صحبت کردم کدامها هستند؟ روشن است که حزب نمیتواند در داخل کشور کمپینهای علنی داشته باشد.

اما سازماندهی مبارزه در عرصه های مختلف کاملا ممکن است و باید اساس کار ما باشد. ما یک سازماندهی موردی داریم و یک سازماندهی عرصه ای. سازماندهی موردی حول یک موضوع و سوژه (issue) معینی صورت میگیرد. مثل آزادی یک فرد از زندان. و یا نجات یک فرد از سنگسار. یا در جنبش کارگری اعتصاب بر سر یک خواست معین و مقطعی. روشن است که در اینجا هم مبارزه صرفا بر سر آزادی یک فرد و یا تحقق یک مطالبه نیست. یک امر معینی سمبل و نماد یک مبارزه عمومی تر میشود که شما از کانال آن کل نظام موجود را نقد میکنید و افشا و محکوم میکنید، آموزش میدهید و برای جنگ طبقاتیتان نیرو جذب میکنید. ولی در هر حال باید آن موضوع مشخصی که در جامعه مطرح است و آمادگی مبارزه برای آن وجود دارد را تعیین کرد و حول آن سازمان داد.

در جنبش کارگری در ایران این موارد کم نیست. از این زاویه که به مساله سازماندهی در جنبش کارگری برخورد کنید آنوقت بحث این نخواهد بود که میرویم کارگران کمونیست و یا گرایش کمونیسم کارگری را سازمان میدهیم. نقطه عزیمت ما نباید بحث گرایشات و خطوط مختلف در جنبش کارگری، خط دو و خط سه و چپ سنتی و چپ مدرن و گرایش کارگر- کارگری و غیره باشد. اینها همه در نهایت تقسیمبندیهای عقیدتی است. بحث بر سر سازماندهی همه آن کارگران و فعالینی در جنبش کارگری است که علیه خانه کارگر مبارزه میکنند، علیه شورهای اسلامی میجنگند، برای دستمزدهای عقب افتاده مبارزه میکنند، برای حق تشکل میجنگند. همه این مبارزات در جنبش کارگری هست و در مواردی

زیادی هم حزب ما در اینها درگیر بوده است. مثل مبارزه واحد و یا هفت تپه و یا نساجیها و غیره. سازماندهی موردی در جنبش کارگری به این معنی است که حزب با ابتکار عمل خودش به جنبش حول مسائل مشخص کارگری دامن بزند و فعالین آن عرصه را حول موضوعات و مطالبات مشخص گرد آورد و متحد کند. بقول مانیفست ما کمونیستها کل جنبش کارگری را نمایندگی میکنیم و میخواهیم همه کارگران را حول منافع طبقاتیشان متحد کنیم. سؤال مشخصا اینست که در هر مقطع چه موضوعاتی این قابلیت را دارد؟ ببینید مثلا در مورد کمپین نجات سکینه ما قصاص جمهوری اسلامی و سیستم قضائی اش را از سر مساله سنگسار افشا و بی آبرو کردیم. و از سوی دیگر حول این مبارزه به دولتها برای تحریم سیاسی جمهوری اسلامی فشار آوردیم.

در جنبش کارگری کدام سوژه و موضوع است که میتوان بدست گرفت و با آن کل نظام سرمایه داری را زیر ضرب گرفت؟ این موضوعات را میتوان تعیین کرد. یک مثالش امر افزایش دستمزدها است. ما میتوانیم جنبش معینی را - مثل کمپین یک میلیون حداقل دستمزد - حول امر افزایش دستمزد سازمان بدهیم. البته مکانیسمهایش با خارج فرق دارد و باید در شرایطی نیمه مخفی نیمه علنی این کار را کرد. اینها جنبه های فنی است و اینجا واردش نمیشوم. در این زمینه تجربه داریم و میدانیم چطور باید کار کرد. ولی آنچه مهم است اینست که سازماندهی یک حرکت در جنبش کارگری را هدف قرار بدهیم و نه سازماندهی گرایش خودمان را. هدف ما سازماندهی همفکران و همخط های خودمان نیست. هدف مستقیم ما حتی کمونیست کردن فعالین و جذب آنها به حزب نیست. اینها همه از نتایج فعالیت سازماندهی ما است. خود این امر کمونیست کردن و جذب به حزب حول یک حرکت اعتراضی معین و سازماندهی فعالین آن حرکت معنی پیدا میکند. اگر فعالی قرار است کمونیست و یا حزبی بشود، در دل یک پراتیک اعتراضی، در دل یک نبرد معین، چنین میشود و ما باید

## سازماندهی و ...

این پراتیک را سازمان بدهیم. در جنبش کارگری این نبردها یعنی مبارزه هر روزه بر سر معیشت و مبارزه برای بقا. مبارزه برای دستمزهای عقب افتاده، برای افزایش دستمزها، علیه شوراها، اسلامی، علیه اخراجها، علیه قراردادهای سفید امضا و غیره و غیره. لیست بلندی است. محور کار ما باید این مبارزات باشد. ما باید فعالین را در دل این مبارزات متحد و متشکل کنیم مستقل از اینکه از نظر گرایشی و سازمانی فعالین چه تمایلات و تعلقاتی دارند.

اگر توجه کرده باشید در مصوبات و قطعنامه های پلنومها و کنگره ها ما همیشه خطاب به اکتیویستهای جنبش کارگری صحبت میکنیم و به آنها فراخوان میدهم. و چه باید کردها و شرح وظایف و پلاتفرمها خطاب به اکتیویستهاست. این کار را عملاً شروع کرده ایم و الان داریم همین خط و جهت گیری را در عرصه سازماندهی معنی میکنیم. اساس کار ما سازماندهی این فعالین است و نه سازماندهی گرایشها در جنبش کارگری. اگر بخواهم گرایش خودمان را تعریف کنم میگویم ما متعلق به گرایشی هستیم که در هر نبرد جنگ علیه سرمایه را دنبال میکنیم. بقول مارکس در هر نبردی منافع کل طبقه و منافع جهانی منظر ما است. در جنبش کارگری هم ممکن است امر فعالینی همان خواست و

مطالبه معین باشد، او هم نیروی مبارزه و موضوع سازماندهی ما است ولی ما گرایشی هستیم که علیه کل نظام سرمایه میجنگیم. همین برخورد را باید به جنبش زنان و جنبش جوانان و دیگر جنبشهای اعتراضی در ایران داشته باشیم. بنابراین کار ما قبل از هر چیز تعیین موضوعات مبارزه و تعریف و طرح پلاتفرمهای معین عملی برای مبارزه حول آن موضوعات است. در خارج کشور این نوع سازماندهی های موردی را کمپین مینامیم. مثل کمپین آزادی کارگران زندانی و یا کمپین نجات افراد معینی از زندان و سنگسار و غیره.

نوع دیگر سازماندهی که به آن اشاره کردم سازماندهی عرصه ای است. سازماندهی که معمولاً به عنوان سازمانهای جانبی به آن رجوع میکنیم. مثل سازماندهی در عرصه پناهندگی و یا علیه بیحقوقی زن و یا علیه اعدام و دفاع از حقوق کودک غیره. اینها عرصه های پایه ای تر و ماندگارتر از مبارزات موردی است. تا جمهوری اسلامی هست اعتراض و مبارزه در این عرصه ها هم هست. سازماندهی در این عرصه ها شکل تشکلهای علنی و نیمه علنی (در خارج و داخل کشور) بخود میگیرد و حزب ما هم تا کنون در عرصه های متعددی فعال بوده و سازماندهی ایجاد کرده است که همانطور که گفتم در خود حزب آنها را سازمانهای جانبی مینامیم. که البته اسم خوبی نیست. باید گفت سازمانهای عرصه ای. این سازمانها نشریه و سایت و فعالین خودشان را دارند اما اینها هم جزئی از مبارزه کمونیستی ما هستند.

به نظر من آنچه تا کنون کمپینها و یا سازمانهای جانبی خوانده میشد در واقع اشکال و عرصه های مشخص مبارزه کمونیستی اند. در دفتر سیاسی هم اخیراً این بحث را داشتیم که باید درک و تلقی ما از فعالیتهای جانبی کاملاً تغییر کند. کمپینهای باصطلاح "جانبی" نقطه قوت فعالیتهای حزبی است بخاطر آنکه اشکال مشخص مبارزه کمونیستی ما در عرصه های مختلف است. اصل پراتیک اجتماعی ما آن چیزی است که به آن جانبی و غیر حزبی میگوئیم! به نبردهای کمونیستیمان میگوئیم کمپینهای جانبی و بعد معلوم نیست مشغول چه کار دیگری هستیم! موفقیتیمان در اینجاست و اگر کسی کمونیسم را به دل جامعه میبرد فعال این عرصه ها است. از طریق این مبارزات مشخص است که نظر مدیا و افکار عمومی به ما و نقد کمونیستیمان به مصائب مختلف جامعه سرمایه داری جلب میشود. اگر این فعالیتهای جانبی اند معلوم نیست کار اصلی ما کدام است؟! مساله ابتدا برای من اینطور خود را نشان داد که حزب ما در این عرصه ها موفق است اما بدرستی جایگاه و اهمیت این فعالیتهای نیشناسد. فدراسیون پناهندگی و

کودکان مقدماتی و کمپین علیه اعدام و سنگسار و غیره همه از نمونه های موفق فعالیتهای حزبی هستند.

ما باید بسیار وسیع تر و فعال تر و پیگیر تر مبارزه در این عرصه ها را در خارج و در داخل کشور به پیش ببریم و و این حلقه اصلی در اجتماعی شدن حزب و کمونیسم کارگری است. این نوع فعالیتهای است که افکار عمومی و توده مردمی که ناظر این فعالیتهای هستند را به این نتیجه میرساند که زنده باد کمونیستها! الان بورژوازی تلاش میکند مردم را از اینکه پشت این یا آن کمپین و مبارزه معین کمونیستها هستند بترساند. اما به سرعت این معادله برعکس خواهد شد. ما اگر خوب کار کنیم مردم خواهند گفت زنده باد کمونیستها. مردمی که می بینند در کمپین علیه سنگسار، علیه اعدام، در دفاع از حقوق کودکان، در دفاع از پناهندگان، علیه آپارتاید جنسی، علیه اسلام سیاسی و حجاب و مسجد سازی در اروپا، علیه قوانین شریعه در کانادا و در انگلیس، و غیره و غیره کمونیستها فعالند و جلو افتاده اند، به این نتیجه میرسند که زنده باد کمونیسم! طبیعی است که هر آدم شریف و آزادیخواهی به این نتیجه برسد که اگر پشت همه این فعالیتهای آزادیخواهانه و بر حق و انسانی کمونیستها هستند من هم کمونیستم! همانطور که گفتم عمل بیش از هر عامل دیگر موجب میکند. قدرت ما در پراتیک ما است.

**جوانان و نقش تکنولوژی ارتباطات جمعی در سازماندهی**  
روشن است که در نهایت افراد را سازمان میدهد - چه در حزب و چه در عرصه ها و کمپینها - اما نقطه شروع ما سازماندهی افراد نیست بلکه سازماندهی یک اعتراض و حرکت مبارزاتی است. جوانی که با ما می آید و فی الحال مشغول مبارزه است اگر مشکلات عملی اش جواب نگیرد می رود. و من به او حق میدهم. در اینجا تکنولوژی ارتباطاتی هم وارد تصویر میشود. امروز دیگر به یمن این تکنولوژی مرتبط شدن و سازمان دادن ساده شده است. یک نفر اکتیویست با صدها هزار نفر در چهار گوشه دنیا ارتباط برقرار میکند و سازمانشان میدهد. و من کلمه توئیتر را اولین بار در این

در اعتراض جهانی به حمله به عراق و در اعتراض به کنفرانسهای بانک جهانی و یا علیه جی ۲۰، نظیر آنچه در تورنتو اتفاق افتاد، اساساً سازماندهی بر همین مبنا، ارتباطات اینترنتی صورت گرفت. بنابراین یک جنبه از فعالیت سازماندهی ما استفاده وسیع از تکنولوژی ارتباطاتی امروز است. وقتی از تسهیل فعالیت پراتیسنهائی که به حزب میپیوندند صحبت میکنیم منظور تسهیل فعالیت اکتیویست و کمونیست نسل امروز است. نسل من متخصص ماشین پلی کیپی و استنسیل و پخش شبنامه است. این دیگر امروز بکار نمی آید.

جوان امروزی را میخواهیم به حزب بیاوریم و با پلمیکهای ۱۵ سال پیش ترویجش کنیم؟ این راهش نیست. مشغله های فکری و شیوه های مبارزه جوانان امروز چیز دیگری است. وقتی پراتیک نسل جوان را مد نظر قرار میدهم متوجه میشوید جور دیگری کار میکنند. جور دیگری از تسلیات برقرار میکنند و سازمان میدهد. حزب هم باید این شیوه ها را بکار بگیرد. من در یک جلسه دفتر سیاسی هم گفتم کادر سازماندهی ما باید در جیبش یک تلفن هوشمند (smart phone) داشته باشد. چون باید بتواند در حین حرکت پیغامهایش را چک کند و تماس بگیرد و رهنمود و فراخوانش را بدهد. تظاهرات را رهبری کند و در خیابان نیرو جابجا کند. ابزار این کار تلفن موبایل نظیر آیفون و بلکبری و غیره است. میگویند ارتباطات مجازی اما نتیجه این ارتباطات بسیار واقعی و حقیقی است. سایت مجازی درست میکنند هم نظران و هم عقیده ای های خودشان را پیدا میکنند و بعد میروند با برنامه ای نظیر میت آپ (meet up) بطور حقیقی دور هم جمع میشوند. من کسانی را میشناسم که از همین طریق یک کلوب شطرنج و یا گروه ورزشی در محلشان سازمان داده اند. در امر مبارزه هم دقیقاً همینطور فعالیت میکنند و میشود فعالیت کرد.

بنابراین ابعاد و شیوه های پراتیک مبارزاتی امروز کاملاً از دوره های گذشته متفاوت است. به نحوی که به انقلاب ۸۸ انقلاب توئیتری نام دادند و من کلمه توئیتر را اولین بار در این

ترکیب شنیدم. من با انقلاب ایران کلمه توئیتر را شنیدم اما آن جوان در ایران آقدر توئیتر را میشناخته و به آن مسلط بوده که تظاهرات خیابانی اش را با آن سازمان داده است. [توضیح: این سمینار قبل از انقلابات اخیر منطقه برگزار شده. تجربه این انقلابات تاکید دیگری بود بر نقش تعیین کننده تکنولوژی ارتباطات جمعی در تحولات اجتماعی]

کمونیستهای جوان پرشور اند، فعال اند، یک جا بند نمیشوند. چند وقت پیش یک عضو جوان و تازه ما در اولین جلسه ای که مرا دید سئوالش این بود آیا رپ های مرا گوش کرده ای؟ میگفت من موزیک رپ اعتراضی میسازم و شعرش را میگویم و خودم اجرا میکنم. آدرس رهپایش روی اینترنت را بمن میداد. خب این موزیک اعتراضی نسل امروز است که طرفدارن خودش را هم دارد. سئوال اینست که آیا ما حزب این نوع فعالین هستیم؟ رپ یک نوع موزیک اعتراضی است و یک عرصه نفوذ در میان جوانان است. یک حزب کمونیست اجتماعی باید بتواند در این عرصه هم فعال و سازمانده باشد.

عضو تازه ما در صورتی به تنورپها و به ادبیات ما علاقمند میشود و سایت منصور حکمت را هر شب چک میکند و به مارکسیسم روی می آورد که در این حزب شکوفا بشود. حزب را با تلقیات و نیازها و توقعات مدن امروزی خودش از دنیا و مبارزه علیه دنیا منطبق ببینید. در غیر این صورت دلیلی ندارد که ما پیوندند و با ما بماند.

## موخره و جمع بندی

در خاتمه بعنوان جمع بندی باید بگویم که نه تنها سیاست و شیوه سازماندهی بلکه تلقی و درکمان از هویت و فلسفه وجودیمان باید تغییر کند. اینکه ما حزب پراتیک هستیم باید جا بیافتد. کمونیسم کارگری قبل از هر چیز یک جنبش علیه سرمایه است و جنبش یعنی حرکت و پراتیک.

در یک سطح عمومی تر و تاریخی تر نیز مبنا، پیشرویهای جنبش کمونیستی چیزی بجز پراتیک اجتماعی نیست. اگر امروز لنینیسم

## سازماندهی و ...

بعنوان گرایش و نظریه مشخصی در مارکسیسم و کمونیسم کارگری مطرح است و کلا در میان چپ انقلابی نفوذ وسیعی دارد به خاطر پیروزی انقلاب اکتبر است. اگر انقلاب اکتبر نبود من و شما امروز حتی اسم لنین را هم نشنیده بودیم. منصور حکمت حجم کارهای تئوریکش ده برابر لنین است و معتبرترین تئوریسین مارکسیسم معاصر است ولی یک دهم لنین هم شناخته شده نیست بخاطر اینکه نامش هنوز با پراتیک اجتماعی معینی تداومی نشده است. پراتیک گوشها را باز میکند، پراتیک مجاب میکند. در ترویج هم پراتیک مکان کلیدی دارد. در بحث حزب و جامعه هم پراتیک حزب مکان تعیین کننده ای دارد. باید جامعه حزب را مشغول فعالیتهای معینی ببیند و پیشروها و پیروزیهای حزب در عرصه های مختلف را ببیند که بطرفش بیاید. اگر میخواهیم میلیونها کارگر با ما باشند، میلیونها زن تحت ستم با ما باشند و میلیونها انسان محروم و معترض با ما باشند باید ما را در نبردهای

معینی و مشغول فعالیتهای معینی دیده باشند. برای پیشبرد این فعالیتها باید تئوری داشته باشیم و بحث کنیم و بنویسیم و یلمیک کنیم و غیره ولی در نهایت قدرت جاذبه حزب در پراتیک اجتماعی آنست. قدرت عملی حزب، حزب را اجتماعی میکند و تئوری این قدرت عملی را امکان پذیر میکند. تئوری تنها با واسطه عمل میتواند در جامعه مطرح شود و مجاب کند و نیرو جمع کند. باید تحلیل و شناخت نظری عمیقی داشت اما مهم اینست که سر بزنگاههای تاریخی حاضر بود و راه نشان داد و عمل کرد. یادتان هست که بعد از یازده سپتامبر نوشته منصور حکمت در این مورد چطور به زبانهای مختلف ترجمه شد و مورد استقبال قرار گرفت.

اساس بحث در سطح فلسفی تئورهای فوئرباخ است. اساس بحث اینست که جامعه محصول پراتیک است، پراتیک عینیت و مادیت پیدا میکند، و معیار حقیقت پراتیک است. از این نقطه عزیمت حرکت میکنیم و به تئوری و سیاست

سازماندهی میرسیم. به تر پراتیک- سازماندهی- ترویج میرسیم. آدمها را در پراتیکشان ببینید، در پراتیک سازمانشان بدهید و در این پراتیک کمونیستشان کنید. نزدیکی و دوری از حزب را باید بر اساس پراتیک افراد تعریف کرد و نه ذهنیتشان. طبعاً تئوری و نظرات راهنما و توضیح دهنده پراتیک است و هر مبارزی از عملش حرف میزند و فعالیتهايش را تئوریزه میکند. نقش و اهمیت تئوری در این بحث ذره ای کم نمیشود. همانطور که با تعریف کمونیسم کارگری بعنوان یک جنبش از اهمیت تئوری چیزی کم نمیشود. منصور حکمت میگفت بحث بر سر تقدم جنبش بر تئوری و یا برعکس نیست سؤال اینجاست که که تئوری کدام جنبش؟ مارکسیسم تئوری جنبش کارگری علیه سرمایه است. جنبش مفروض و داده شده است و مارکسیسم تئوری آنست. در مورد حزب هم باید پرسید حزب کدام حرکت و کدام جنبش؟ ما یک حزب ضد سرمایه داری هستیم و یک حزب مارکسیستی هستیم بخاطر اینکه مارکسیسم تئوری جنبش ما است. ما حزب جنبش نقد سرمایه هستیم در همه ابعادش. و آنقدر هم سطحی و مکانیکی نیستیم که تصور کنیم

جنبش ضد سرمایه داری صرفاً به مبارزات کارگرعلیه سرمایه دار محدود میشود. جنبش علیه سرمایه داری یعنی مبارزه هر کسی که علیه گوشه ای از مصائب جامعه سرمایه داری مبارزه میکند و اگر خودش ریشه مساله را نمیشناسد ما باید به او بشناسانیم. ما هستیم که اعدام و سنگسار را به سرمایه داری وصل میکنیم چون بطور واقعی وصل است. باید در همه نبردها شرکت کنیم و این آگاهی را به دل همه بخشهای معترض جامعه ببریم. نه به این خاطر که نقشه عمل ما اینطور ایجاب میکند بلکه به این دلیل که بطور واقعی اینطور است. برای اینکه به قله برسیم باید از این تپه ها عبور کنیم. و رهائی واقعی وقتی است که به هدف نهائیمان برسیم. اینها نظریه نیست، عینیت و واقعیت است. اینها ترویج پذیر است. اینها تئوری پذیر است. اینها میتواند قانع کند، ولی کسی را قانع نمیکند که لازم نیست بمبارزه قانعش کنی. کسی که به مبارزه قانع شود کس دیگری هم میتواند

قانعش کند از مبارزه دست بکشد. ما همیشه گفته ایم کسی که با تئوری به انقلاب بیاید با تئوری هم میرود.

ما به تئوری متعهد نیستیم، به یک مبارزه معین متعهدیم. این هم معنی دیگر اصلت عمل است. ما تئوری را برای پراتیک معینی میخواهیم. پراتیک باید در محور نگرش و رویکرد ما به سیاست و مبارزه باشد. زنی که ممکن است نماز هم بخواند ولی خواستار رفع تبعیض جنسی است و علیه حکومت بلند شده است و میگوید مرگ بر رژیم اعدام و کنار کمپین ما علیه سنگسار می ایستد او با ما است. من خودم را به چنین کسی نزدیکتر میدانم تا به کسی که ممکن است نظرات مارکس را حفظ باشد اما در خانه نشسته است. اصلت عمل و مبارزه عینی علیه سرمایه؛ این نقطه عزیمت و فلسفه وجودی ما است و این را باید بر سیاست سازماندهی خودمان نیز ناظر کنیم.\*

از سایت حمید تقوایی دیدن کنید  
<http://www.hamidtaqvae.com>

## ده خواست فوری مردم!

حزب کمونیست کارگری بمنظور قدرت گیری هر چه بیشتر جنبش انقلابی مردم، تثبیت دستاوردهای آن، و تسهیل پیشروی آن در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی مفاد زیر را بعنوان ده خواست فوری و حداقل مردم اعلام میدارد:

- ۱- بازداشت و محاکمه علنی آمرین و عاملین کشتارهای اخیر و کلیه جنایات جمهوری اسلامی در سی سال گذشته
- ۲- آزادی زندانیان سیاسی
- ۳- لغو مجازات اعدام
- ۴- لغو حجاب اجباری و جداسازی جنسیتی
- ۵- لغو کلیه قوانین ضد زن و تبعیض آمیز علیه زنان. برابری کامل حقوق زن و مرد
- ۶- جدائی کامل مذهب از دولت، از سیستم قضائی، و از آموزش و پرورش. آزادی کامل مذهب و بی مذهبی بعنوان عقیده و امر خصوصی افراد
- ۷- آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، اجتماعات، مطبوعات، تظاهرات، اعتصاب، تشکل و تحزب
- ۸- برسمیت شناسی حقوق مساوی برای همه شهروندان ایران مستقل از مذهب، زبان، و یا قومیت و ملیت
- ۹- محاکمه آیت الله ها و مقامات حکومتی و ایادی آنان بجرم غارت و چپاول اموال مردم و باز پس گرفتن اموال غارت شده از آنان
- ۱۰- تأمین و تضمین یک زندگی مرفه و منطبق بر آخرین استانداردها و امکانات در پیشرفته ترین جوامع برای همه شهروندان. افزایش فوری حداقل دستمزد و حقوق به یک میلیون تومان

این فرمان جنبش آزادیخواهان مردم است. اینها خواستههای حداقل و فوری مردمی است که در صفوف میلیونی به خیابان آمده اند و شعار مرگ بر جمهوری اسلامی سر داده اند. این حداقل شراعی است که هر کس که داعیه همگامی با اعتراضات مردم را دارد باید از آن دفاع کند.

مردم ایران برای تحقق این خواستها و سرنگونی جمهوری اسلامی با قدرت به مبارزه خود ادامه خواهند داد.

حزب کمونیست کارگری ایران  
۵ تیرماه ۱۳۸۸، ۲۶ ژوئن ۲۰۰۹

مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی!